



سخنرانی رمضان ۸۵؛ ارتباط با ولایت
حاج حسین خوش لجه

رمضان ۸۵؛ ارتباط با ولایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ

العبد المؤید الرسول المکرّم أبو القاسم محمّد

السلام علیک یا أبا عبد الله، السلام علیکم و

رحمة الله و بركاته

راست راستی که ما از فرمایشات ایشان، خیلی مستفیض شدیم. ما باید از مدّاح‌های اهل بیت تشکر کنیم؛ یعنی مدّاح اهل بیت باشند، نه مدّاح خلق. اگر مدّاح خلق باشند، ارتباطشان قطع است، هر چه می‌خواهند

بگویند، بگویند؛ چون که مدّاحی که ارتباط نداشته باشد، [از ولایت] قطع است، او به سلیقه خودش و ذوق خودش حرف می‌زند. ما یک روایت داریم [که] شیطان آن‌ها را یاری می‌کند. روایت داریم، خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند! می‌گفت اهل تسنّن، اشک‌شان پشت چشم‌شان است، فوری می‌ریزد؛ اما یک شیعه این قدر باید این طرف و آن طرف بزند، تا یک لگه اشک بریزد. چرا؟ او اشک ریختنش و نریختنش فایده‌ای ندارد، این جا پشت پلکش است، تا می‌گویی چه؟ اشک می‌ریزد؛ اما شیعه نه! چون که اگر شیعه یک لگه اشک مالِ امام حسین (علیه السلام) بریزد، گناه ثقلین داشته باشد، آمرزیده می‌شود. آن اشک خیلی ارزش دارد،

اما [اشک] اهل تسنن ارزش ندارد.

اگر مدّاحی هر چه که شعر بگوید، آن شعرهایش شعر است. الآن با خطیب توانا صحبت کردم، گفتم: درست است فلانی این‌ها را گفته، اما یک ارتباط با کس دیگری دارد. اگر آن ارتباط قطع شود، خوش به حالش! اما تا زمانی که آن ارتباط هست، این‌ها خیلی ارزش ندارد. ممکن است حالا یک چیزی به آن‌ها بدهند؛ اما خوش به حال آن کسی که ارتباطش فقط با امام حسین (علیه السلام) باشد. بعضی از مدّاح‌ها، این‌ها مشاور درست می‌کنند، من حرفم را می‌زنم.

عزیزان من! شما باید ارتباط داشته باشید! [از] ارتباط، دو

هفته حرف می‌زنیم، چند هفته دیگر هم، من باید راجع به ارتباط صحبت کنم. اگر ارتباط داشته باشی، دیگر ارتباط با خلق نداری. اگر ارتباط داشته باشی، خلق را مؤثر نمی‌دانی. اگر ارتباط داشته باشی، یک دانه «لا إله إلا الله» [بگویی]، چرا می‌گویند رستگار می‌شوی؟ «لا إله إلا الله» یعنی هیچ مؤثری مؤثر نیست. مداحان عزیز خیلی قشنگ شعر گفته‌اند، گفتم یاری‌شان می‌کند؛ اما باید ارتباط با خلق نداشته باشند. خوش به حال آن که ارتباط [با خلق] ندارد، ممکن است کسی باشد که ارتباط نداشته باشد. شما اگر [می‌خواهید] ارتباط داشته باشید، قربان‌تان بروم، با امام‌زمان (عجل‌الله فرجه)، با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ارتباط داشته باشید! والله!

من دارم می بینم، نه [این که] نبینم و بگویم. ارتباط مثل این است که [می گوئیم] خدا یگانه است، ولایت یگانه است؛ یعنی هیچ مؤثری مؤثر نیست، مگر خدا، مگر امر خدا. امر خدا مؤثر است، آن هم امر خدا، علی بن ابوطالب (علیه السلام) است. (صلوات بفرستید.)

عزیز من! تو باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را [واحد بدانی]؛ همین که خدا واحد است، ولایت واحد است. چه کسی هست که در تمام خلقت واحد باشد؟ [بقیه] کوس واحدیت می زنند. مگر نیست که این دو نفر ارتباط شان را با امیرالمؤمنین (علیه السلام) قطع کردند، اهل آتش شدند. آن ها نماز می خوانند و روزه می گیرند و حجّ می روند و اووه چنان قرآن را [احترام می کنند که

شخصی قرآن را [زمین گذاشت، گفت «لعن علی ابوک». اما قرآن را مُرگبش را می بینند، کاغذش را می بینند؛ امرش را نمی بینند، امر قرآن، علی بن ابوطالب (علیه السلام) است. صلوات بفرستید.

عزیز من! شیعه آنچه را که می بیند، شیعه باید ببیند. رفقای عزیز تشریف آوردند، گفتم: تمام مردم، تمام خلقت، تا حتی انبیاء سیر دارند، باید از سیر دربیایند. کسی که سیر ندارد، این دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) اند؛ چون که خودشان سیر هستند، یعنی اینها باید قبولی تمام سیرها را بدهند. چه کسی هست که مانند ولایت [باشد]؟ عزیز من! چرا دنبال خلق می روی؟ چرا کسی را مؤثر می دانی؟ عزیز من! قربانت

بروم، باید حرف بشنوی و عمل کنی!

ارتباط خیلی مهم است. اگر من بخواهم شب‌ها از ارتباط صحبت کنم، یک گوشه ارتباط را گفته‌ام. اما اصل ارتباط این است که تو باید ارتباط با امام‌زمانت داشته باشی. باز اگر ارتباط با امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) داری، جان من! همین‌طور نگو [که] من می‌خواهم امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) را ببینم. هفده سال، شانزده سال، امام‌زمان [خودشان] را دیدند، ارتباط نداشتند، هیکل‌شان آن‌جا حاضر بود. خدا نکند هیکل تو توی عتبات حاضر باشد، توی مکه و منا حاضر باشد، [اما] ارتباط نداشته باشی. عزیز من! کجایی؟ دلت را به یک مکه و عمره خوش نکن! [به یک] زیارت امام حسین

(علیه السلام) خوش نکن! ارتباط باید داشته باشی،
ارتباط، ارتباط. (صلوات بفرستید.)

اگر تو ارتباط داشته باشی، دستت به آن حبل المتین
است. اگر تو دستت به آن حبل المتین باشد، دست تو
دیگر به پیچ تلویزیون و رادیو و این آشغال کاری ها
نمی رود. تو دستت قطع است، هر که می خواهد باشد، تو
دستت قطع است. ارتباط یعنی دستت به آن ریسمان
حبل المتین است. حبل المتین علی بن ابوطالب
(علیه السلام) است، حبل المتین امام زمان
(عجل الله فرجه) است. کجاییم ما؟ من از دست خوب ها
ناراحتم، نه [از] دست بدها. خوب ها یک چیز بدی را
برای خودشان خوب کردند، آن احکامی که علمای

سابق داشتند، آن‌ها که داشتند، آن‌ها را همین جور هیچ کردند. تو چنان باید ارتباط داشته باشی، [انگار] با هیچ چیزی ارتباط نداری. حالا هم هستند [کسانی که ارتباط دارند] والله! هم توی مردها، هم توی خانم‌ها. خانم‌ها حساب سال دارند، این‌ها مریم هستند، این‌ها خدیجه‌اند. هم دنیایشان [و] هم آخرت‌شان درست است؛ به امرند، رویشان را می‌گیرند، جوراب کلفت می‌پوشند، دکور نیستند. مردانی هم هستند که مثل سلمان هستند، [الآن هم] هستند، چرا نیستند؟ اصلاً اگر تو ارتباط داشته باشی، ارتباط به وحی داری، ارتباط به عرش داری، ارتباط با آسمان داری. به تمام آیات قرآن! کسی هست داشته باشد. چرا ارتباط نداری؟ چرا ارتباطت

را قطع می کنی؟ عزیز من! چرا شیطان تو را گول می زند؟ باید اگر تو بخواهی هدایت کامل بشوی، تماشایی نباشی؛ یک دفعه دیگر هم گفته ام. تماشا پدر ما را درآورده، چرا تماشایی هستی؟ چرا تماشایی [هستی]؟

عزیز من! مدّاح اهل بیت، خیلی شعرهای تکان دهنده گفت. اما من دارم می گویم عصاره این حرف ها چیست؟ عصاره این حرف ها ارتباط است. تو چرا ارتباط داری؟ یک مثال عوامانه بزنم؛ اما عمیق است، چرا می گوید که زن، شوهرش را باید داشته باشد؟ اگر با کسی آمیزش داشته باشد، این را باید خلاصه رَجْمَش کرد، یا سنگ سارش کرد. چرا؟ [چون] ارتباط به غیر شوهرش با یکی دیگر دارد. جگر من خون است، شما به قدر یک زن و

شوهر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول ندارید، امام زمان (عجل الله فرجه) را به قدر یک زن قبول ندارید. همین طور ارتباط، ارتباط می روی با این و آن [پیدا] می کنی. چرا توجه نداری؟ سنگ سارت باید کرد [که] ارتباط را قطع می کنی و [سنگ سارت] می کند. تو خیال کردی [که] خدا از ما دست برداشته؟

من یک مثالی برای شما بزنم، این ماهی ها آمدند به پیغمبر آن زمان شان گفتند: ای حبیب خدا! ای پیغمبر خدا! تا کی مالای آبها باشیم؟ آخر ما می خواهیم بیرون بیاییم، یک نقشی پیدا کنیم. این خورشیدی که می زند، سیبها را قرمز می کند، اینها را چیز [می کند]، ما هم یک نقشی به هم بزنیم. [پیغمبر] آمد با این

ماهی گیرها قرارداد گذاشت که شما جمعه [ماهی
نگیرید]! این ها مثلاً آزاد باشند، یا شنبه آزاد باشند؛ اما
این ها تا خبر شدند، ندا به تمام ماهی ها رسید، رو [ی
آب] آمدند. [گفت:] شما مثلاً یکشنبه ماهی بگیرید!
این ها آمدند خُده کردند، یک چاله هایی کردند، این
زبان بسته ها [ماهی ها] در چاله آمدند، در این چاله را
گذاشتند. فردا همه شان خوک شدند، چرا؟ [چون] خُده
کردند. بیا عزیز من! خده با ولایت نکن! بیا خده با
امام زمانت نکن! بیا خده با قرآن نکن! حرف ها
درست است، بالای این ها [حیوان شدند]. حیوان ها
ارزش دارند یا انسان ها؟ تمام انسان ها خوک شدند،
عَنتر شدند، تو هم همین هستی.

حالا پیغمبر اکرم چقدر آمد التماس کرد، گفت: [خدایا!] اُمَّت من را این جورى نکن! من باطنم همان است. توجّه کن! ارتباطت را قطع نکن! اینها ارتباطشان را با امر او قطع کردند، تو با امر پیغمبر خدا داری ارتباطت را قطع می کنی. تو خیال کردی انسان هستی؟ ببین به توسط اینها، [آدمها حیوان شدند]، ببین ارزش اینها [چقدر است]. پس خدا امریّه همیشه صادر می کند. حالا [پیغمبر] گفت [که] این جورى نشود، گفت [در] قیامت [هم نشود]. [خدا] گفت: یا محمد! [در قیامت می شود]، به قول من جلویش را بگیر! به تمام آیات قرآن! حاج شیخ عباس می گفت: کسی است می آید آن جا، هفت رنگ است. یک قسمتش خوک است، یک قسمتش

سگ است، یک قسمتش نمی دانم مار است،
یک قسمتش نمی دانم روباه است. هر صفتی داری در
قیامت به تو جمع می شود. تو خیال کردی هر کاری
می خواهی بکنی، خدا آزاد تو را خلق کرده؟ چرا توجّه
نداریم؟ توجّه داشته باش! عزیز من! قربانت بروم.

حالا وقتی که امام زمان (عجل الله فرجه) هم می آید،
همان است؛ به پیشانی تو [مهر] می زند منافق، مؤمن.
امام زمان (عجل الله فرجه) گردن چه کسی را می زند؟
وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) نگاه می کند، [می بیند،
مهر منافق] می زند. درود خدا به روح حاج شیخ عباس
تهرانی، می فرمود در آخر الزمان که وقتی می شود، آقا
امام زمان (عجل الله فرجه) می آید، مهر می زند مؤمن،

منافق. قسم می خورد، می گوید مَهر زننده علی بن ابوطالب (علیه السلام) است. (صلوات بفرستید.) مگر چه کسی می گوید علی (علیه السلام) غریب بوده؟ این حرفها چیست [که] بعضی مدّاح ها یا روضه خوان ها می زنند؟ علی (علیه السلام) کجا غریب است؟ زینب (علیها السلام) کجا غریب است؟ یک خلقت به امرش است، نفس ها که [جاندار] دارد می کشد، به امرش است. غریب تویی، مگر نیست؟ [مردم] این حرف ها را کشش [ندارند]. نه، من می گویم که، گفتم به تمام آیات قرآن! من جلد قرآن را به شما می گویم. به تمام آیات قرآن! عرض بشود خدمت شما، من از ولایت، آن لباس علیین شان را می گویم. من نمی توانم ولایت را بگویم، در

آن نوار هم گفته‌ام، تکراری است، می‌خواهم در این نوار بماند.

حالا آمده می‌گویند که، قنبر در خانه ام‌السلمه آمده، می‌گویند: علی (علیه السلام) کجاست؟ می‌گویند: علی (علیه السلام) [به] آسمان رفت، [قنبر] می‌رود می‌بیند امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک [جای دیگر هم] هست. مگر یک دانه علی (علیه السلام) است؟ علی (علیه السلام)، علی‌ها را خلق می‌کند، که تمام کرات این‌ها احتیاج دارند، این‌ها چیز بشود، این‌ها [امورشان] اصلاح بشود. مگر علی (علیه السلام) یک علی است؟ صدها، هزاران علی است. اما [همه این‌ها] یک دانه علی است، آن هم علی بن ابوطالب (علیه السلام) است، وصی

رسول الله، باید امرش را اطاعت کنید! اما علی (علیه السلام)، علی ها خلق می کند. مگر در جنگ صفین نبود که معاویه، (من بی روایت حرف نزنم) مگر در جنگ صفین نبود که معاویه تدارک دید؟ گفت: قال علی را باید بکنید! این ها خیلی کم بودند. حالا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دید خیلی این ها زیاد در ظاهر شدند، [گفت:]: خدایا! کمکم کن! [خدا گفت:]: ای محمد جان! جبرئیل امین را می خواهی روانه کنم یا علی (علیه السلام) را؟ گفت: علی (علیه السلام) را روانه کن! علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن جنگ گویا نبود، یک دفعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. تمام لشکر فرار کرد، بروید در این کتاب بخوانید! حالا معاویه به

عمرو عاص گفت: آخر مرتیکه [مردک]! چرا همه فرار کردید؟ گفت قسم به خدا! هر کدام ما، یک علی با ذوالفقار پشت سر ما بود، ما از ترس علی فرار می کردیم. تو داری چه می گویی؟ چه کسی را گذاشتی؟ دنبال چه کسی می روی؟ ارتباط قطع است، بیا ارتباط به هم بزن! حالا [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] آمد، [گفت:] امّ السلمه! چرا به قنبر گفתי؟ قنبر کشش ندارد. غلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، کشش ندارد. کشش ولایت، ارتباط است. وقتی ارتباط داری، دستت به آن حبل المتین است، آن چه که کشش است، به تو می دهد. اما اصل ارتباط است، بیا عزیز من! ارتباط را قطع نکن! ما داریم چه می گوییم؟ (یک صلوات بفرستید.)

حالا عزیز من! قربانت بروم، فدایت بشوم، الان ممکن است [که] تو ارتباطت را با شهوت [برقرار می کنی]، طرف آن می روی، ارتباط قطع است. نگاه به زن مردم کنی، ارتباط قطع است. خلاصه نگاه به آن جا بکنی که خدا راضی نیست، ارتباط قطع است، حالا هرچه هست. تا زمانی ارتباط داری که نگاه [به] آن جا بکنی که خدا گفته. تکلیفت را معلوم کرده، می گوید به صورت مؤمن یا به قرآن یا به خانه خدا نگاه کن! چرا به قرآن نگاه کنی؟ چه فرقی می کند؟ چون که بدانی این قرآن سفارش، (گفتم الان) سفارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. ما اصلاً چیزی نداریم در خلقت که سفارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نکند. تمام کوه و

دشت و بیابان می گویند: «لا إله إلا الله»، ماهی های دریا
[می گویند:] «لا إله إلا الله»، آهوهای صحرا [می گویند:] «لا
إله إلا الله»، تمام مُلک و ملکوت می گویند: «لا إله إلا الله»،
یعنی خدا یگانه [است]. خدا می گوید: علی ولی الله، علی
(علیه السلام) ولی من است، علی (علیه السلام) امر من
است، علی (علیه السلام) هستی من است، علی
(علیه السلام) مشکل گشاست. تمام خلقت به واسطه
علی (علیه السلام) است، تمام این ها سفارش علی
(علیه السلام) است، کجا می روی؟ چرا می روی؟ عزیزم!
چرا خودت را جدا می کنی؟

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، پیغمبر رحمت است؛
اما ما نداریم وقتی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را هم زهر

دادند، [گفته باشد ارکان خدا شکست]. این ابن ملجم وقتی که پیشش رفتند، گفت علی (علیه السلام) خوب نمی شود، من چندین درهم زهر به این شمشیرم زدم. چرا؟ مدّاح‌ها! علماء! ادبا! رفقا! کجا داریم؟! هیچ کجا نگفت [ارکان خدا شکست]. [اما وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت خورد، گفت] «قُتِلَ امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ارکان خدا شکست. یعنی تمام خلقت، ارکانش علی بن ابوطالب (علیه السلام) است. تمام بی ارکان هستند. حالا چه شد؟ حالا خدا این ندا را [به همه] رساند. مثل این که امام زمان (عجل الله فرجه) وقتی که می آید، «جاء الحق، زهق الباطل» [۱] می گوید، [ندایش] به تمام دنیا، به تمام کون و مکان می رسد.

تمام این‌ها می‌گویند لبّیک! ملائکه‌ها می‌گویند لبّیک!
انس می‌گوید لبّیک! جنّ می‌گوید لبّیک! درخت می‌گوید
لبّیک! زمین می‌گوید لبّیک! دیوار می‌گوید لبّیک! مگر
امام‌زمان (عجل‌الله فرجه) این جور است؟ همه
می‌گویند لبّیک!

حالا «قَتِلَ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)» این ندا به جهنّم
رسید. وقتی به جهنّم رسید، این‌ها رِقّت کردند. من با
چند تا از علماء یک بحثی راجع به این قسمت داشتم،
بالآخره آن‌ها بخواهی، نخواهی، [بحث] خیلی طول
کشید، تا [این‌که] قبول کردند. گفتم: عزیز من! کسی که
ولایت دارد که جهنّم نمی‌رود، خدا یهودی را [که محبّت
علی (علیه‌السلام) دارد، به جهنّم] نمی‌برد، پس این‌ها

چه کسانی هستند در جهنّم که این‌ها را نجات می‌دهد؟ این‌ها کسانی هستند [که] گناه کارند، مُغرض نیستند. مُغرض در جهنّم ابدی است، مثل عمر و ابابکر و مثل این‌ها؛ این‌ها مُغرضند، این‌ها بدعت گذارند. اما یک عده‌ای هستند مثل من گناه کارند، آن گناه باعث شده [که آن‌ها را جهنّم] می‌برد. اما یک کلام دارد، من این‌را هم اشاره کنم، حالا که در جهنّم رفتند، می‌گویند: خدایا! ما [گناه‌کار بودیم، جهنّمی شدیم]. من گفته‌ام، گفتم: خدایا! اگر من را در جهنّم ببری، با عدلت [با من] رفتار کردی. [اگر] من جهنّمی‌ام، با عدلت رفتار کردی؛ اما تو را به حقّ علی! قسمت می‌دهم، با رحمت، با ما رفتار کن. حالا این‌ها هم همان است، خیلی رضایتی دارند،

می‌گویند [که] شما با عدلت با ما رفتار کردی، ما را در جهنّم آوردی؛ اما یک عده‌ای هستند پیش این‌ها هستند، می‌گویند: خدایا! این چیست پیش ما؟ فهمیدی؟ می‌گوید این را ببر! این بوی گندش از جهنّم برای ما بالاتر است.

کجا ملامت می‌کند تکان می‌خوری؟ این پیرو همان است. آن وقت خدا چیز می‌کند که آن‌ها را بالأخره از این برطرف می‌کند. حالا این‌ها وقتی که [ندای جبرئیل را] شنیدند، این‌ها رِقّت کردند؛ حالا که رِقّت کردند، دیگر خدا این‌ها را نمی‌گذارد در جهنّم بسوزند؛ چون که رِقّت با چه کسی کردند؟ با مقصدش کردند، مقصدش را یک قدری دوست داشتند. این که می‌گوید

[در ماه رمضان] هر شبی، چند میلیارد، میلیارد، این‌ها از جهنّم خلاص می‌شوند، این‌ها این جور آدم‌ها هستند. توجّه فرمودید من چه می‌گویم؟ آن یهودی را که در جهنّم نمی‌برد [چون که] محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد. این‌ها هم مُغرض نیستند، یعنی چه؟ ناصبی‌ها سه جورند، یک عده‌شان ابدی [در جهنّم] هستند: آن‌هایی که بد به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گویند؛ اگر نه یک ناصبی است [که] امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول ندارد، اما مُغرض هم نیست. متوجّهید دارم چه می‌گویم؟ مُغرض نیست. خدا مُغرض را [در] آن جا ابدی می‌کند. این دو نفر و [آن‌ها که] دنبال‌شان [می‌روند] مُغرضند، بدعت‌گذار مُغرض است.

حالا تمام این‌ها نجات پیدا کردند، آن وقت حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه می‌گوید؟ می‌گوید: به پروردگار کعبه رستگار شدم. علی (علیه السلام)، علی (علیه السلام)، که این نیست؛ پرده‌ای جلوی چشم نیست که [یک] مؤمن جهنّم را می‌بیند. اصلاً ولایت سوزاندنی نیست، این‌ها که [جهنّم] می‌روند (ببین دارم چه می‌گویم؟) این‌ها ولایت ندارند، گنه‌کارند، دوباره تکرار می‌کنم. به تمام آیات قرآن! من آن‌جا بودم، جهنّم آن‌جا بود؛ اصلاً هُرمش من را اذیت نمی‌کرد، اصلاً نمی‌کرد، اصلاً من تماشا می‌کردم. اگر تو این‌جا جلوی چشمت را بگیری، نمی‌دانم به ماهواره و این‌ها نگاه نکنی، آن‌جا چشم تو آن‌جوری می‌شود. چشم من به جایی نگاه

نکرده که، [به آن جا که] خدا گفته نگاه کرده. حالا هم همین است عزیز من! تو خیال کردی خدا شوهر ننه من است؟ من را ملاحظه کرده؟ «إِنَّ أكرمکم عندالله أتقاکم» [۲]، هر [کسی] که تقوایش بیشتر است، در نزد خدا این [شخص] عزیزتر است؛ پس من به شما [بگویم] اصلاً شیعه آتش خاموش کن است. مگر من به شما نگفتم که من توی جهنم پریدم، به دینم! تمام جهنم خاموش شد، به ایمانم! خاموش شد. چرا؟ اصلاً آتش شرمش می شود به ولایت کار داشته باشد. ولایت در اختیار آتش است یا آتش در اختیار ولایت؟ خب، یکی بگوید، بگو بینم. آتش در اختیار ولایت است، خب بارک الله! او در اختیار توست؛ اما چه کار کنی؟ گناه

نکرده باشی.

امشب شب قدر است، [به] خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گویند از این ادباء و وُکلاء و همه این ها سراغ گرفتیم، چه روزی خوب است؟ می گویند: شب جمعه. [می پرسیم:] در ماه [چه روزی خوب است؟ می گویند:] اوّل ماه. [همینطور] در سال؟ [می گویند:] شب قدر. [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] می گوید: روزی که گناه نکنی، چرا؟ خب، تو شب قدر گناه کردی، چطور است؟ تو جزء گناه کارهایی، تو جزء جهنمی هایی، خب گناه نکن! الآن امشب إن شاء الله، امید خدا، باید که یک قدری خلاصه بیدار باشید! امام صادق (علیه السلام) هم دستور فرموده؛ یا این که خدمت شما عرض بشود،

شما زیارت عاشورا بخوان! اگر زیارت عاشورا بخوانی، یک لگه اشک بریزی، خدا از سر گناهان تان می گذرد، اگر گناه انس و جن کرده باشی. امشب زیارت امام حسین خیلی عظمت دارد، چرا؟ چرا؟ چرا؟ [چون خدا] می گوید: «یا ثارالله و ابن ثاره»، ای خون من! ای خون خدا! کجایی آخر؟ من تعجبم که [چطور] آدم لذت به غیر عزت می برد؟ شما هنوز بعضی ها توی تان هست، می بینم، آره!

إن شاء الله امیدوارم مثل یک کپه ای که می زند، دانه ای که به شما می زند، یک قدری این حرف ها رویش دارو باشد، آن دانه ها از توی شما خوب بشود. چه کنم؟ توی سرم بزنم؟ چه کارتان کنم دیگر؟ هنوز وابست هستید.

تو نباید وابست به گناه باشی، تو نباید وابست به دروغ باشی، دروغ گو مشرک است. تو نباید وابست به این لُهو و لعب باشی، من خیلی شماها را می خواهم. خدایا! شاهدی، من به غیر ولایت شماها را می خواهم، این قدر شماها را دوست دارم. این جور دارم می سوزم و می گویم. بس است دیگر، آرام باش! مگر گناه، زناست؟ گناه این است که نافرمانی خدا را بکنی، هرچه نافرمانی بکنی، گناه است. آن گناه یک چیزی است، این که گناه است دیگر. نافرمانی نکن! خب فرمان ببر! عزیز من، قربانت بروم، همیشه ارتباط را قطع نکن!

مگر آن نیست که [قضیه] حَمَام مَنجَاب؟ بین ارتباطش این جوری است، با آن زن است. حالا زنی بود که کاری به

آب داشت، به این صاحب خانه گفت. [صاحب خانه] گفت: یک حمّام منجاب است آن جا. یک جوانی بود، کسی بود، آن جا خانه اش را نشان داد. رفت [داخل در را بست]. همان جا ایشان [آن زن] گویا به آقا ابوالفضل (علیه السلام) متوسّل شد. گفت: ای مرد! من گرسنه ام است، برو چیز بستان [بخرا]. [آن مرد] رفت چیزی بستاند [بخرد، آن زن] فرار کرد. بعد [از] بیست سال، سی سال، ده سال که می خواهد بمیرد، می گوید: خانم! حمّام منجاب این جاست [و] می میرد. این ارتباط با آن [زن] دارد. آخر ارتباط یعنی این، چرا ارتباط با این چیزها داری؟ خدا ایشان [حاج شیخ عباس] را رحمت کند! می گفت: همان موقع ها برایت مجسّم می کند.

بی‌حیاگری نیست این [حرف] را بگویم، من حرف ایشان را می‌زنم، می‌گفت: دوتا سرهنگ، این‌ها بودند، در آن زمان از دنیا رفته بودند. گفت: آمدند این‌جا، گفتم شاید آن اعتقاد بالأخره به کار غیرمشروع داشته، رفتند دیدند همان است. این همان موقع حاضر می‌شود، آن زن، آن چیز حاضر می‌شود، با همان آن موقع می‌میرد. این ارتباطش با آن است، ارتباطش با گناه است، ارتباطش با آن است؛ با همان ارتباط می‌میرد. بترسیم از آن روزها، این نیست که عزیز من! قربان تان بروم.

بیایید ارتباط تان را با امیرالمؤمنین (علیه السلام) محکم کنید! ارتباط تان را با امام زمان (عجل الله فرجه) [محکم] بکنید! مبادا ما فردای قیامت پیش درخت‌ها، پیش

کوه‌ها، پیش حیوان‌ها، پیش گرج‌ها، پیش سگ‌ها ما شرمنده باشیم؛ این‌ها امر را اطاعت می‌کنند. اگر بدانی سگ چه ذکری می‌گوید؟ اگر بدانی خروس چه ذکری می‌گوید؟ تمام این‌ها در ارتباطند. تمام این‌ها ارتباط را مراعات می‌کنند، فقط بشر [نمی‌کند]. بترسید از روزی که این قدر شرمنده باشیم. این قدر سربلند نباش! این قدر در گناه سرکش نباش! خدا پدرت را درمی‌آورد. «حرام‌ها عقاب، حلال‌ها حساب». چیست [که] می‌گوید؟ «فمن يعمل مثقال ذرّة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرّة شراً یره» [۳]، امروز قربان‌تان بروم، پس بنا شد که ان شاء الله، امیدوارم ارتباط‌تان را با ائمه (علیهم‌السلام) زیاد کنید! فرمایشات ایشان خیلی

درست است، اما اصل ارتباط است. اگر شما ارتباط داشته باشید، دست تان به آن [ریسمان] حبل المتین است. همین جور که دستت است، همین جور هم این شاء الله امید خدا با همین از دنیا می رویم؛ آن وقت ما وصل به آن هاییم، وقتی وصل به او شدی، آتش تو را کارت ندارد، اصلاً آتش چیست؟!

این سه روز که امیرالمؤمنین (علیه السلام) [بعد از ضربت خوردنش] در ظاهر [در دنیا] بود، یک روز ابن ملجم را آن جا آورد، گفت: مرادی! یادت است که تو زندان بودی، نجاتت دادم؟ در جنگ موته می خواستند تو را بکشند، نگذاشتم. این جا آمدی [و] گفתי خرجی ندارم، به تو دادم، مرکب به تو دادم. گفت: علی جان!

همه این کارها را کردی، این خباثتی که توی من است، برداشته نمی شود. توجه کنید مردمی که خبیثند؛ به خصوص بدعت گذار یا آن ها که دنبال بدعت گذارند، آن ها [را] دنبال شان نروید، آن ها هرکاری بکنید، خبیثند. یعنی دین شان، ولایت شان، خباثت شان است. گفت [کارهای تو خباثت من را] برطرف نکرد. من حرفش را قبول دارم. امیدوارم که ما جوری باشیم که، خدای تبارک و تعالی یک جوری بکند که ما خباثت نه [این] که در ما باشد و ظاهرمان مسلمان و باطنمان کافر باشد.

حالا امیرالمؤمنین علی «علیه السلام»، [ضربت خورد]. این ها سه [نفر بودند]، خوارج بین عبادت می کردند.

الآن هم می گوید آخرالزمان مردم مثل صدر زمان می شوند، عبادتی می شوند، اطاعتی نمی شوند. اطاعت؛ یعنی امر ولایت را اطاعت کنی؛ [اما] عبادتی می شوی. آخرالزمان مثل همان جاست. آدم آخر از علی علیه السلام بهتر هست؟ نه که ما تعریف امیرالمؤمنین علیه السلام [را] کنیم، خدا گفته، قرآن گفته، توحید گفته که شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام ممتاز است به تمام خلقت. حالا همین علی علیه السلام را در خانه گذاشتند، هفتاد هزار نفر طرف عمر و ابابکر رفتند. تعجب نکن اگر یکی آن طرف رفته. حالا می گوید آخرالزمان هم همین جور است. همه می روند، آره دیگر، نمی شود بگویی، چه خبر است؟ کجا رفتید؟ کجا

می‌روید؟ چه کار می‌کنید؟ حالا این‌ها، خوارج یک جلساتی درست کردند، گفتند: ما می‌خواهیم عبادت کنیم، سه نفرند [که] مُخِِّل هستند: یکی معاویه است، یکی اش علی است، یکی اش هم عمروعاص. معاویه خدا لعنتش کند! یک شمشیر [به او] زد و کارگر نشد، گرفتند او را؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد. آن شخص [که می‌خواست معاویه را بکشد] به او گفت که معاویه! ما سه نفریم، (عمروعاص هم آن شب نیامد)، تو اگر امیرالمؤمنین علی کشته شده، من را ول کن! حالا بین معاویه چه کرد؟ گفت: باشه، قول به او داد. [به] نماز جمعه آوردش، گفت: مردم! این می‌خواسته خلیفه اسلام را بکشد، من قول به او داده‌ام

[که] رهایش می‌کنم، چه به او کنیم؟ مردم گفتند: بکشش! [معاویه او را] کشت. یارو را کشت. حالی ات می‌شود من چه می‌گوییم؟ (صلوات بفرستید.)

حالا امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» ببین چقدر مهربان است! حالا دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) طاقت ظاهری ندارد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گذاشتند در یک جاجیم پیچیدند. این طرف و آن طرفش را گرفتند، می‌بردند. دمِ خانه گفت: من را زمین بگذارید! زینب من را نبیند، ببین چقدر مراعات زینب را می‌کند. [فرمود] زیر گت‌هایم [شانه‌هایم] را بگیرید! آن وقت زیر کت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفتند. تا توانست نمی‌خواست آن‌ها به اصطلاح حالا یک قدری [ناراحت

شوند، چون آن‌ها] توانایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نداشتند. حالا این زینب (علیها السلام) چقدر مصیبت دیده! بی خود نیست که امام زمان (عجل الله فرجه) این همه عمّه اش را احترام می کند، می گوید برای ت گریه می کنم، اشک چشمم تمام شود، خون گریه می کنم. [می پرسند:] آقا! برای چه؟ [می فرماید:] برای اسیری [عمّه ام] زینب. حالا همین زینب (علیها السلام) را روز عاشورا چه کار می کنند؟ [حضرت زینب (علیها السلام)] یک حرفی زده، من گفتم: زینب جان! ما هم هستیم. گفت:

چون چاره نیست می گذارمت
ای
پاره پاره تن! به خدا می سپارمت

گفتم: زینب جان! می گوید چون چاره نیست می گذارمت. گفت هرگز محبت تو از دل ما [بیرون] نمی رود، گفتم: هرگز محبت حسین (علیه السلام) از دل شیعه ها [بیرون] نمی رود. چرا می گوید قبر من در دل شیعه ها هست؟ اگر قبر واقع آن جا باشد، خب همیشه تو یاد امام هستی.

حالا مثلاً امشب من به شما بگویم که امشب من سفارش می کنم یک قدری حالا اگر می توانی برو بگیر بخواب! نصف شب می توانی بیدار شو! یک گوشه ای یک زیارت عاشورا بخوان! چرا می گوید آن جا نرو که ملائکه ها دارند به آن جا لعنت می کنند؟ عزیز من! لای آن ها نرو! برو یک گوشه ای، یک زیارت عاشورا بخوان! یک اشکی

بریز! خدا از سر گناه‌هایت می‌گذرد. امشب اوّل چیزی که می‌خواهید، من عقیده‌ام این است توبه کنید! یعنی [بخواید خدا] از سر گناهان کوچک و بزرگ‌تان درگذرد. اگر دست‌تان به یک پیچ‌هایی می‌خورده، دیگر بگویند خدا این دست را پیامرز! ما دیگر به آن پیچ‌ها [دست] نمی‌زنیم. یک توبه‌ای بکنید! وقتی توبه کردید، بگو خدایا! (من هم همین را می‌گویم) خدایا! علی (علیه السلام) در قلب ما برود. من وقتی آن جا [مگه] رفته بودم، این قدر گریه می‌کردم، راست راستی گریه می‌کردم. دیدم یک مُشتی سودانی آمده‌اند، بیچاره‌ها جُلّ پوشیده بودند. این قدر در فقر و فلاکت بودند، در خرابه‌ها، یک چیز جزئی [داشتند]. گفتم: خدایا! این جا

برای این‌ها جهنّم است، دارند می‌سوزند، آن‌جا هم بسوزند؟ تو را به حقّ خود علی، علی (علیه‌السلام) را توی دل این‌ها روانه کن که لاماله این‌جوری [نسوزند].

امشب از خدا بخواهید که ولایت در دل شما رخنه کند، در دل شما باشد، در دل شما بیاید. هر جوری می‌خواهید صحبت کنید، روی ولایت کنید! امشب شب قدر است؛ یعنی باید قدردانی کنیم. امشب شب قدردانی است که إن شاء الله دعایتان مستجاب می‌شود. این که روایت داریم [شب قدر] در آسمان باز است، ملائکه‌ها عبور می‌کنند، خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) [می‌آیند]. «من ذا الذی یشفع عنده إلاّ بإذنه» [۴]، یعنی به اجازه خدا به روح نزول می‌کنند، روح امام زمان

(عجل الله فرجه) است. پس امروز خدا وعده داده،
گناه کارها را نجات می دهد.

خدایا! ما هم جزء آن گناه کارها باشیم که ما را نجات
بدهی، ما را نجات بده!

خدایا تو را به حق امیرالمؤمنین قسمت می دهم، آنچه
کردیم بد کردیم، ما توبه کردیم.

خدایا! تو را به حق امام زمان ما را بیامرز!

خدایا! ما را با ولایت این امیرالمؤمنین (علیه السلام) از
دنیا ببر!

خدایا! ما از ولایت حمایت کنیم.

خدایا! تو را به حقّ امام زمان، این ها را کفایت کن!

من این [را] دوباره تکرار می کنم، الآن ببین بعضی ها چقدر عاطفه ندارند، می روند مَهْرشان را اجرا می گذارند، می آیند چه کار می کنند؟ آن وقت [پول را] می گیرند، می روند [در] بانک می گذارند، نزول می خورند. این [زن] خانه دار نیست. عزیز من! من امشب یک اشاره ای می کنم، چاره ندارم بکنم. من کاری به کار کسی ندارم، قربان تان بروم، یک حرف هایی دارید می زنید. امروز گناه این که می گوید [آخرالزمان] شرالآزمه، گناه قبح ندارد. امروز مردم همه اش در پول پیدا کردن هستند. توی این است که عزّت پیدا کنند مثل مردم بشوند، نمی آیند مثل حضرت زینب (علیها السلام) بشود خانم، یا مثل زهرا

(علیه السلام)، همیشه توی مُد هستند. این که من گفتم: عزیز من! قربان تان بروم، دوباره تکرار می‌کنم، امشب شب این حرف‌ها نیست؛ اما من می‌گویم که می‌داند، حضرت فرمود: آخر الزّمان از زمان جاهلیت بدتر است. چرا؟ او قتل نفس می‌کرد، تو این دختری را یا پسرت را روانه می‌کنی، قتل نفس‌ها می‌کند. خودت می‌کنی، تو خودت خانمت را روانه کردی، حالا افسر بشود، به سر تو مسلط بشود. [بگوید:] آقا! نگه دار! آقا! برو! آقا! برو! بله! چه کسی کرد؟ تو کردی.

حالا اگر بخواهی یک اشاراتی بکنم و ارسوایی، این است که می‌گویم نمی‌توانم حرفم را بزنم. مثل استخوانی که در گلویم گیر کرده، به دینم! در گلویم گیر کرده.

علی جان! حالا من می فهمم تو چه ات است؟ بعد از هشتاد سال یک قدری حالا من می فهمم تو چه ات است که می گفتمی مثل این که استخوان در گلویم است یا تیر در چشمم است؟ من توی نجاری تیغ در چشمم [رفته]، خاک رفته، می فهمم، [آدم] تمام ابعادش به هم می خورد. به حضرت عباس تمام ابعادت به هم می خورد، نمی توانم حرفم را بزنم. چه کار کنم؟ می فهمم تو داری می روی آن جا، آخر این کیست؟ چرا روانه اش کردی که افسر بشود؟ از آمریکا آمده؟ از انگلیس آمده؟ یا تو روانه اش کردی؟ حالا می خواهی بگویی، مگر می شود بگویی؟! من حرفم قربان تان بروم، به حضرت عباس! عمومی است، من دلسوز شما هستم. همین جور که نوکر

شما هستم، دلسوز شما هم هستم. من می دانم دارد کجا می رود؟ تو نمی بینی کجا دارد می رود؟ تو افتخار می کنی زن من این جور است، خانم من این جور است. اما افتخار نمی کنی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می گوید هر کسی حاضر شد نگاه به زنش بکنند، دیوث است؟ چرا ما حرف های پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را فراموش کردیم؟ مگر قرآن فراموشی دارد؟ مگر امر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فراموشی دارد؟ مگر حرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) فراموشی دارد؟

حالا خلق این ها را به ایجاد درآورده، تو داری دنبال ایجاد خلق می روی. چرا دنبال ایجاد خلق می روی؟ بیا

دنبال ایجاد قرآن برو! بیا دنبال ایجاد امام زمان (عجل الله فرجه) برو! بیا خانم‌ها! دنبال ایجاد زهرای عزیز (علیها السلام) برو که با او محشور بشوی. چرا این کارها را می‌کنی؟ با آن‌ها محشوری. حالا افتخار می‌کند، آقا افتخار می‌کند که من این جوریم، این جوریم. دیگر امشب، شب بی‌حیاگری نیست، عزیزم! خانم عزیز! بیا دنبال زینب (علیها السلام) برو! بیا ارتباط را با زینب (علیها السلام)، با حضرت زهرا (علیها السلام) [برقرار] بکن که با او محشور شوی. چرا می‌روی ارتباط را با تجدّدی‌ها [برقرار] می‌کنی؟ تجدّدی تولید آمریکاست، تجدّدی تولید یهود است، تجدّدی تولید شیطان است. چرا دنبالش می‌روی؟

درود خدا به آن مادرهایی که شماها را شیر داده‌اند،
درود خدا به پدرانی که شما را تربیت کرده‌اند. هر کدام،
چرا می‌گویند یک نفری را هدایت کردی، عالمی را هدایت
کردی؟ به تمام آیات قرآن! همه شما هدایتید. اگر من
می‌گویم، مبادا من به شما بگویم. آدم باید بداند آتش
کجاست؟ دنبالش نرود. تجدد امروز آتش است، کجا
دنبالش می‌روی؟ اصلاً زمانی شده که نگاه نکن! شما
شکرانه خانم‌هایتان را بکنید! چرا خدا می‌گوید که من
ممت سرت گذاشتم، ولایت به تو دادم، خانم خوب به تو
دادم، خانه به تو دادم؟ به تمام‌تان داده، به تمام آیات
قرآن! باید شکرانه کنید! من به شماها نمی‌گویم که، من
حرفم جهانی است. شما هم باید همین جور باشید!

قربان تان بروم، مثل پدران تان باشید! پدران تان چه جور بودند؟ (صلوات بفرستید.)

اصلاً هدایت یعنی چه؟ علی بگو ببینم. هدایت یعنی دنبال علی (علیه السلام) و بچه های علی (علیه السلام) رفتن، این هدایت است. باقی اش دیگر ضلالت است، باقی اش دیگر گمراهی است. به آن چه می گوید؟ اصلاً هدایت یعنی این، یعنی دنبال این ها رفتن، تو هدایت شدی. یعنی غیر خلق شدی، غیر گناه کارها شدی، غیر نمی دانم سلطه زن ها شدی. هدایت شدی، یعنی چه؟ یعنی چه هدایت؟ زیر پرچم علی (علیه السلام) رفتن. ای به قربانت بروم، آن جا هم زیر پرچم امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستی. این پرچم از روی سر تو برداشته

نمی شود، به دینم! راست می گویم. کجا زیر پرچم خلق می روی؟ کجا زیر پرچم شهوت می روی؟ کجا زیر پرچم نمی دانم چه چیز نمی دانم جهانی می روی؟ کجا می روی؟ چرا از زیر پرچم کنار می روی؟ چرا از این تو کنار می روی؟ خب می روی اهل جهنم می شوی، با آن ها محشور می شوی. داد من این است قربان تان بروم. چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) امشب می گوید که، از ادباء و علماء می گویند، آخرش می گوید که شما گناه نکنید! گناه این نیست، این ها معصیت است، گناه، بی امیرالمؤمنین بودن است. آن است که خدا شما را نمی آمرزد؛ اگر نه این ها را، همه را به علی (علیه السلام) می بخشد؛ برو هر کار می خواهی بکن! گردن من. آن ها

چیزی نیست؛ اما اگر تو آن را داشته باشی، گناه هم نمی‌کنی. اگر تو علی (علیه السلام) داشته باشی، چنان لذت از امام زمان (عجل الله فرجه) می‌بری، اصلاً می‌خواهم به تو بگویم گناه نمی‌کنی. گناه به اصطلاح یک لذت است [که] می‌بری، اما اگر عزت داشته باشی، گناه نمی‌کنی؛ اما نچشیدید که هیچ چیز را نمی‌بینید. تو هنوز تماشایی هستی، دست از تماشایتان بردارید! عزیز من! امشب شب قدر است، بیایید قرار بگذاریم تماشایی نباشیم. اگر تماشایی نباشی، همیشه چشمت به ولایت است، به توحید است. اما اگر تماشایی هستی، تماشا آن جور می‌کند. (صلوات بفرستید.)

خدایا! عاقبتان را به خیر کن!

خدایا! ما را با خودت آشنا کن!

خدایا! تو را به حق امام زمان، اگر ما گناه کاریم، امشب ما

را به علی (علیه السلام) ببخش! گناهان مان را بیامرز!

خدایا! تتمه عمر همه رفقای من را در راه حمایت از

ولایت قرار بده!

خدایا آمال و آرزوی دنیا را از دل شان بیرون کن!

خدایا! محبت خودت و اینها را در دل شان بینداز!

خدایا! فکرهای، آمال و آرزوی [دنیا نداشته باشند].

ببین بابا! تو چند سال می خواهی [در دنیا] بمانی؟ حالا

پیرمرد دارد خانه مدل می سازد، اَفّ توی سرت! برای او

چه چیز می گذاری؟ مالکم «[اِنَّمَا] اَمْوَالُكُمْ [و] اَوْلَادُكُمْ
فِتْنَةٌ» [۵]، تو برای این ها می گذاری. خاک بر سرت! بیا
احمد کوفی بشو! حالا خدمت امام صادق (علیه السلام)
آمده، [می گوید] من تاجرَم، می آیم شما را اذیت می کنم.
یک خانه برای من بخر! [پول به امام] داد. [امام فرمود]:
احمد! خانه برایت خریدم، حدّی به خانه پیغمبر
(صلی الله علیه وآله)، حدّی به خانه امیرالمؤمنین
(علیه السلام)، حدی به خانه دخترم [مادرم] زهرا
(علیها السلام)، [حدّی به خانه] امام حسن (علیه السلام).
گذاشت رفت، حالا وقتی می خواهد بمیرد، [احمد] گفت:
[امام] به عهدش وفا کرد. این خانه ها را می خواهی
چه کنی؟ تو پیرمرد؟ این جور می کنی چه کنی؟! وزر و

وبال می کنی، برای این ها می گذاری، این هم می رود یا ویدیو می زند یا ماهواره می زند. اَف توی سرت! خوب شد؟ هر طوری می خواهد بشود. بیدار شو! خب بس است دیگر، یک خانه داری، یک ماشین داری، زندگی ات هم دارد می گذرد. من به قربان یک نفر بروم، می خواست نمی دانم یک چیزهای پلاستیک چیز کند. گفتم: خودتان را در زحمت نیندازید! نینداخت. عزیز من! چه چیز من می گویم؟ من دوست شما هستم، دارم می گویم. یک فکری برای [آخرت تان بکنید]. «الآخرة بقاء و الدنيا فناء» [«إِثْمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ وَ الْآخِرَةُ بَقَاءٌ»]، به دینم قسم! حرف درست است.

[امیرالمؤمنین (علیه السلام)] سر قبرستان آمد، گفت

چه کار می‌کنید؟ مُرده‌ها چطورید؟ گفتند: تو بگو! گفت: زن‌هایتان شوهر رفتند، مال‌تان هم قسمت شد. تو چرا تقسیم اراضی را آخر به این‌ها می‌دهی؟ خب پسر ت هم خدا دارد. پسر تو یا منافق است، یا مؤمن است. اگر مؤمن است [که] خدا دارد، اگر منافق است [که] اف توی سرت! چرا این قدر برایش می‌گذاری؟ چه کارش می‌خواهی بکنی؟ دخترش را می‌خواهد شوهر بدهد، یک تلویزیون [روی جهازش] قد کاخ عمر می‌گذارد. خب این تا [وقتی که ساز] می‌زند، پای تو گناه می‌نویسد. [می‌گوید:] خانم می‌خواهد، تُف به تو! خانم می‌خواهد. پس تو بنده خانمی؟ آره! «قَبِلْتَهُمْ نِسَاءَهُمْ»، قربانت بروم، «قَبِلْتَهُمْ نِسَاءَهُمْ»، [زن‌هایشان] قبله‌شان است.

اگر وعده داده آن، هر جا می رود در قبله؛ این همیشه قبله اش است، قبله روبرویش است. به تمام آیات قرآن! این ها که من می گویم، نجات شما در این حرف هاست. نجات تان در این حرف هاست، به فکر خودت باش! آقا دارد خانه می سازد پیرمرد [است]، آره! فهمیدی؟ این دارد خانه می سازد. (صلوات بفرستید.)

خدایا! اگر من به غیر رضای تو دارم حرف می زنم، من را به دین یهود بمیران! خدایا! اگر من به نفع این ها دارم [حرف] می زنم، شب و روز دارم می گویم خدایا! تو القا کن! من افشا کنم. از تندی حرف من، شما ناراحت نشوید! اگر می خواهید که بفهمید، یک قدری کنار بروید! فکر کنید! ببینید من درست می گویم یا نمی گویم؟

«الآخرة بقاء و الدّنيا فناء» [«إِنَّمَا الدّنيا فناء و الآخرة بقاء»]، یک قدری به فکر آخرت تان باشید، قربان تان بروم، فدایتان بشوم. این جا می گذرد، یک موقعی بوده که یک دانه مو در صورتت نداشتی، حالا می بینی که این جورى شده. فردا هم پیر می شوی و پس فردا هم که هیچ. من گفتم حالا این مطلب را هم بگویم، [فردای قیامت] دکترها را می آورند، این دکتر را هم می آورند. به تمام [آیات] قرآن! این قدر این انگور آورد که اصلاً کوچه ما را از انگور سیر کرد. الآن یک سفره شاهانه انداخته، امام زمان پسند؛ اگر نه این بابا به من چه؟ من یک بچه رعیتی هستم. آن ها پول هایشان را خارج می برند، این ها [اطعام می کنند]. الآن الحمد لله این قدر

برنج آوردید که، این قدر چیز دادید به مردم، این قدر مرغ دادید به مردم. شما از آن هایید که خدای تبارک [و تعالی را اطاعت کردید]، انفاق کردید، حرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شنیدید. اما مواظب باشید یک ذره که کار و بارتان خوب می شود، فراموش کار نباشید! الآن دوست عزیزم این جا پیشم بود، به او گفتم. آن وقت گفت: این جور کردم، این جور کردم، خیلی من خوشحال شدم. انفاق داشته باشید! عزیز من! به فکر آخرت تان باشید! بالآخره دنیا می گذرد، باید شما دوتا [کار بکنید]: یکی تماشایی نباشید! یکی خلق را نبینید! به تمام آیات قرآن! رستگار رستگارید. یکی تماشایی نباشید! یکی خلق را نبینید! خدا و امام زمان (عجل الله فرجه) و

اهل بیت (علیهم السلام) را ببینید! چشم‌تان به اهل بیت
(علیهم السلام) باشد، آن وقت با آن‌ها محشور می‌شوید.
(صلوات بفرستید.)

خدایا! عاقبت‌تان را به خیر کن!

خدایا! ما را با خودت آشنا کن!

خدایا! ما را پیامرز!

خدایا! ما را از خواب غفلت بیدار کن!

خدایا! تو را به حق امام‌زمان قسمت می‌دهم این رفقای
من را، این عزیزهای من را، این نور چشم من را، اگر گناه
کردند، گناه‌هایشان را پیامرز!

خدایا! دعوت شان کن در خانه ولایت، دعوت شان کن
در خانه توحید، دعوت شان کن در خانه امر، دعوت شان
کن خدایا! زیر سایه وجود مبارک امام زمان
(عجل الله فرجه).

(باصلوات بر محمد)

یا علی